

در آورد که بیک ساعت از مدینه آورد پس رسیدم که تو گیتی فرمود که من  
حجت الله محمد بن علی و پیش پدر در آمد و مرا نیز گفت که در ای چون  
رضا رضی الله عنه ویرا بید بر خاست و معا نطق کرد و بینه خود  
کشید و میان دو چشم وی بپرسید و ویرا در پشم خود برد و وی  
بیز روی بر روی پدر خود نهاد و با وی سخنان به نانی گفت که  
نذا شتم بعد از آن برد و لب رضا رضی الله عنه گیتی دیدم سفید  
از برف و محمد بن علی رضی الله عنه آنرا می پسید بزبان خود پس  
دست در میان جامه پدر و سینه او کرد و چیزی مثل عصفور بیرون  
آورد و فرمود و رضا رضی الله عنه در گذشت محمد بن علی رضی الله  
عنه گفت ای ابو الصلت بر خیز و از خوانه آب و خخته بیا که گفتم در  
خوانه نه آست و نه خخته فرمود که هر چه ترا می گویم بجای بی آر  
در خوانه رفتم آب و خخته یا فتم بیرون آوردم و خواستم که ویرا  
بدهم فرمود که ای ابو الصلت با من کسی دیگر هست که در  
ای کند ویرا غسل کرد و فرمود که در خوانه جامه دانی است درون  
کنن و حوض بیرون آر رفتم آنجا جامه دانی دیدم که هرگز نرفته  
بیرون آوردم ویرا گفتی کرد و نماز گذارد پس گفت تا بوت با  
گفتم بروم و بخار را بگویم تا تا بوت پرا شد گفت در خوانه رو  
رفتم تا بوتی دیدم که هرگز نرفته بودم آوردم ویرا در تا بوت کرد  
و در وقت نماز آغاز کرد هنوز تمام نکرده بود که تا بوت از جای

خوردن

خود بر خاست و دستف خانه بشکافت و تا بوت از آنجا بالا  
رفت گفتم یا ابن رسول الله ما مون سم درین ساعت یا بد ویرا  
طلب دارد ما چه گویم فرمود که خاموشی باشی که تا بوت زود  
باز خواهد گشت پس فرمود که ای ابو الصلت بیج سینه بیست  
که در مشرق برده باشد و وضعی وی در مغرب بیرون کرد که خدای  
تعالی میان اجساد ایشان و میان ارواح ایشان جمع کند این  
سخنی تمام شده بود که باز دستف خانه بشکافت و تا بوت فرود  
آمد ویرا از تا بوت بیرون آورد و بر فراشی نگاه باند چنانکه  
گو یا ویرا نشسته اند و گفتن نکرده پس فرمود که بر خیز و در کشتی  
بکشادم ما مون و غلامان بر در بودند در آمدند که بان و اندوه  
کین که بان ی دریدند و طبا بچه بر سر ی زدند و ما مون ی گفت  
یا سیداه حضرت بکه یا سیداه بعد از آن بتکفین و تهنیز وی مستغول  
شدند و فرمود تا بخر قبر وی اشتغال نمایند مع در آن موضع  
حاضر شدم هر چه رضا رضی الله عنه گفته بود مسملا هر شد چون  
ما مون آن آب و ما میان بیدید گشت رضا رضی الله عنه چنانچه  
در حیات خود ما را عجایب می نمود در رحمت خودی نماید یکی از  
مقربان ما مون گفتی دانی که این اشارت بچیت اشارت  
بآست که ملک شما ای بنو العباس با وجود کثرت شما و طول  
شما مثل این ما هیانت چرن وقت اجلهای شما در آید و زمان

بیست